منوچهر جمالی

فرهنگ ایران
بنیاد گذار« دین مردمی »

خرد بهمنی ، درهرانسانی ، واکنشی، رفتارنمیکند ، بلکه خودش، سرچشمهِ نیکی میشود

انسان، ساخته واکنشها یش نیست
بلکه از«آزادی درابتکاراتش»، پیدایش می یابد

آنچه در **داستان فریدون وایرج درشاهنامه** ، چشمگیرنیست، اینست که **ایرج** ، **که** « **نخستین شاهِ داستانی ایران** » **میباشد** ، بنیاد گذار « دین مردمی » است . این بدان معناهست که نخستین شاه ایران در داستان ، ایرجست که درواقع ، همان « اِرِز، ارتا ، سئنا، سان، یا سیمرغ وخرّم » است ، وباو هست که **حکومت وجامعه ایران** ، **برشالوده** « **دین مردمی** » **نهاده میشود** . هنوز درلغت نامه ها این ردپا به جای مانده است که « **ایرج** ، **نفس فلک آفتاب** » است ، به مناسبت خوبروئی وخوش پیکری ، این نام را براو نهادندی که هرکس اورا دیدی ، مهراو ورزیدی (آنندراج) . علت هم اینست که هم میترائیسم وهم دین زرتشتی ، برضد این فرهنگ بوده اند، و هزاره ها کوشیده اند که آثاراین

دین را بپوشانند ویا محو وتاریک سازند ولی بخشهائی ازآن را نیز با دگرگونه سازی ، به آموزه های دینی خود ، افزوده اند. درست از اینهمانی دادن ایرج با « سپهرچهارم » میتوان این نکته گمشده را بازشناخت . معمولا این سپهر چهارم را با عیسی، اینهمانی میدهند ، چون اورا اصل محبت میدانسته اند. با میترائیسم و یزدانشناسیِ زرتشتی ، آفتاب ، نرینه ساخته میشود، و از « مهر » جداساخته میشود . درحالیکه **درآغاز، مهرو خورشید باهم اینهمانی داشته اند** ، چنانچه ردپایش را نیز هنوز درادبیات ایران میتوان یافت . خورشید، همانسان که هنوز در اذهان مردم ، باقی مانده است ، خورشید خانم و زن هست . ودر ایران وافغانستان وتاجیکستان ، نام « میترا = مهر» را به دختران میدهند . اینهمانی سپهر چهارم با خورشید وبا مهر از کجا میآید ؟ **سپهرچهارن ، نماد « اصل میان » درهفت سپهراست** ، و« میان » درفرهنگ ایران ، **نقش پیوند دادن و مهرورزی و آشتی ، ونقش خرد بهمنی را داشته است، که در« ارتا= ایرج » ، نخستین پیدایش خود را می یابد و دیدنی میشود.**

این سپهراست که شش سپهر دیگررا دردوپهلویش باهم یکی میسازد، و بدینسان رنگین کمان جهانی پیدایش می یابد، و**هفت سپهر، بیان همان اصلِ سه تا یکتائی یا « مهر» میشود** . خرد بهمنی ، آسن خرد (خرد سنگی) ، یعنی « خرد به هم پیوند دهنده ومتصل سازنده و اصل عشق و شادی » است، و خردیست که ازآن مهر وشادی (بزم) در ارتا ، یا ایرج ، یا درآفتاب ، میجوشد . اگر نگاهی به **مصیبت نامه عطار** و تصویر خورشیدش بکنیم ، می بینیم که خورشید ، چون اصل گرمی است ، اصل آفرینش مهرو عشق، درهمه ذرات گیتی ودرهمه جانهاست . درراستای همین شیوه تفکراست که در اشعارمولوی ، ذرات ، درپرتو خورشید، درشادی میرقصند . درمیترائیسم ، مهر

ازخورشید، جدا ساخته میشود ، و**خورشید هم نرینه ساخته میشود ، و هم اینهمانی با « شیر درنده » و « تیغ برنده یا شمشیر» داده میشود** ، وهمین اندیشه میترائی ، در **پرچم ایران** ، بازتابیده شده است ، که به کلی برضد « دین مردمی » ایران بوده است ، که نشانش ، « اخترکاویان» یا « درفش گُش » بوده است . این اصل میان بودن ، که اصل پیوند و مهراست درسپهرچهارم ، دراذهان مردم ، باقی میماند . **عوام ، بهتر ازمتون دینی که دست ساخته موبدانست ، فرهنگ ایران را نگاه داشته اند** . باز بهترین رد پای این اندیشه ِ فوق العاده مهم ، درقصیده ای ازعبید زاکانی باقی مانده است ، که درباره سپهرچهارم ، فلک آفتاب میسراید و پیوند این سپهر چهارم را با « آرمان حکومتی درفرهنگ ایران » به بهترین صورتی ، عبارت بندی میکند :

سریر گاه چهارم ، که جای پادشه است
فزون زقیصر و فغفور وهر مز و دا را
تهی ، ز والی و ، خالی ، ز پادشه دیدم
ولیک ،لشگرش ، از پیش تخت او پیدا
فراز آن ، صنمی ، با هزار غنج و دلال
چو دلبران ِ دلاویز و لعبتان ختـا
گهی به زخمه سحر آفرین ، زدی رگ چنگ
گهی ، گرفته بر دست ، سا غر صهبا

درست این سپهر چهارم ، که صنم (سن + م = سئنا = سیمرغ) باشد، آرمان فرهنگ سیاسی و اجتماعی و دینی و حکومتی مردمان درایران بوده است . دراین سپهر، تختی است که هرچند جایگاه شاه و حکومتگری هست که به مراتب ارجی فزونتر از قیصرو فغفور و هرمز و دارا (هخامنشی ها) دارد ، ولی فرازاین تخت، تهی از اصل قدرت میباشد و برآن ، صنمی بسیار

زیبا نشسته است که دل همه مردمان را میرباید، و این صنم ، گاهی رگ چنگ را با زخمه سحرآفرین برای همه بشر میزند و گاهی ، ساقی میشود و جام باده را به همه میدهد .
این تصویریست که مردم ایران یعنی همان عوامش ، ازحکومت کردن وشاهی و مدیریت وساماندهی اجتماع داشته اند . این تصویر خرد بهمنی است که ضدخشم (قهروتهدید وکین) واصل پیوند دادن و همپرسی و هماندیشی و اصل بزم (بزمونه) است که درارتا (ایرج = فلک آفتاب) دیدنی میشود و پیدایش می یابد . این عبارت بندی « حکومت ، بی قدرت » است که مطلوب مردم ایران بوده است .
این اصل ضد خشم (ضدقهروتجاوزو درشتی وضد تهدید و وحشت انگیزی) که درست برضد تصویر همه حکومتهائیست که پیکریابی اصل قدرت (Potentia) هستند، ایرج ، شاه ایرانست. ویژگی نخستین شاه ایران ، همین شیوه مدیریت وساماندهیست که دل مردمان را میرباید ، و بی آنکه لشگری برای تنفیذ قدرت یا حکم ازبالا ، بسازد ، همه مردم به دلخواه ، سپاه او هستند . همه مردم اورا می پسندند . این ایرج ، تجسم « دین مردمی » هست . دینی که قهرودرشتی و تهدید و وحشت انگیزی را درساماندهی جامعه و جهان آرائی ، طرد ونفی ورد میکند . این دین ، که ازخرد بهمنی همه انسانها میتراود ، برای محوکردن قهروتجاوز و تهدید وکین درجهان میباشد . **خرد بهمنی که خرد خودجوش و مُبدِع (آذرفروز) است ، هیچگاه واکنشی رفتارنمیکند . در عمل واکنشی ، انسان ، تابع و عبد و محکوم واسیر عمل وابتکار دیگری میگردد** . دیگری ، قهروتجاوز میکند ، منهم در پاسخش به اوقهرو تجاوز میکنم . درست است که این بیانِ برابر بودن کنش ، و واکنش است ، ولی دراین برابری ، یک نابرابری مهمتر هست ، که این برابری را بی ارزش و بی اعتبار میسازد .

دراین عمل واکنشی ، واکنش کننده ، ناخواسته ، تابع و عبد و پابند واسیر دیگری میگردد و ابتکار خود را درعمل واندیشه از دست میدهد . اوخودجوش نیست ، بلکه از دیگران ، درواکنش های همیشگی ، ساخته میشود . دیگری ، اژدها میشود . پس من نیز باید اژدها بشوم تا با او رویاروشوم . خوب ، بعد من خودم که اژدها شده ام ، اژدهائی دیگر باید درجامعه پیدایش یابد ، تا رفع من را که اژدهای تازه شده ام بکند . و کسی که اژدها شد ، سپس به آسانی نمیتواند دوباره ، اسب وآهو و شتر و گاو بشود ، بلکه اژدها میماند ، و عادات اژدهائیش ازاو محو نمیگردد . اینست که خرد بهمنی ، که گوهر خرد درایرانست ، وفرهنگ ایران ، این خرد را ، فطرت و نهاد و طبیعت همه انسانها میداند ، واکنش دربرابر کنش را رد میکند . **انسان باید مبتکر درعمل باشد ، تا در آزادی بشکوفد** . خوبی باید ازمن آغازشود . با این ابتکاراتست که باید ابتکار بدی و قهرو تجاوزطلبی و درشتی را گرفت . این اندیشه را مولوی بسیار زیبا پرورده است :

گیر که خارست جهان ، کژدم ومارست ، جهان
ای طرب و شادی جان ، گلشن و گلزار تو گو ؟
گیر دهانی نبود ، گفت و زبانی نبود
تا دم اسرار زند ، جوشش اسرار تو کو ؟
گیر که خورشید و قمر ، هردو فروشد به سقر
ای مدد سمع وبصر ، شعله و انوار تو کو ؟

این خرد بهمنی که گوهر وفطرت هرانسانیست ، آذرفروز یا ، قباد (کواد) یعنی ، مبدع و نو آورو مبتکر است . دیگری ، روشنی به او نمی تابد . او با روشنی ومعرفت دیگری ، و با چشم وعینک دیگری نمی بیند، بلکه او با افروختن آتش جان وخردش ، روشنی میآفریند و با چشم خودش می بیند. اورا نمیتوان به « وجود واکنشی ، به تارو پودی ازواکنشهای اجتماعی وسیاسی و

اقتصادی وحقوقی » کاست . اینست که **دین مردمی** ، **برضد اندیشه قصاص است** . کسیکه مرا میآزارد ، این آزاراو به من حقانیت نمیدهد که من هم اورا بیازارم ، یا آنکه جامعه وحکومت یا سازمان دینی ، به جای من ، او را بیازارد . این سلسله و زنجیره کین توزی و انتقام گیری و رفتارهای واکنشی ، جامعه وحکومت را تباه میسازد ، و آنهارا ادامه دهندهِ قهروتجاوز و تهدید میکند .

این دین مردمی،کی وکجا پیدایش یافت ؟

این نخستین بار با تجربه دینی ژرف و تکان دهنده ومنقلب سازنده سام دررویاروئی با سیمرغ (ارتا = ایرج) شکل به خود گرفت . سام ، زیرفشاروتهدید و سرزنش اجتماع و دین حاکم برآن اجتماع ، مجبور شد که فرزندش زال را ، چون « دورنگه ، یعنی بهمنی وارتائی است » ، دوربیندازد، تا در گرسنگی و تشنگی و بیکسی و سوزش آفتاب و فریاد ازعذاب ، جان بسپارد . این را دین حاکم برآن اجتماع ، ومردم آن اجتماع که فرمانهای دینی خود را اجراء میکنند ، ازاو میخواهند، و او آن را به اکراه می پذیرد و تسلیم خواست دین ومردمان میگردد . **فرهنگ ایران** ، **درست چنین تسلیم شدن و پذیرشی را برضد انسانیت وخرد بهمنی انسان میداند** . اگر دین جامعه و جامعه ، ازمن با تهدید بخواهد که جانی را بیازارم ، من نباید آن را بپذیرم . آنچه او ازمن میخواهد ، استبداد است . جامعه ، وقتی برپایه خرد بهمنی اش رفتار نمیکند ،و فقط بر شالوده ایمانش به یک شریعت و ایدئو لوژی رفتار میکند ، جامعه مستبد است ، چون اکثریت بر پایه خرد خود جوش بهمنی نیست .

سام این را برغم ناراحتی وجدانش ، می پذیرد و فرزندش را به اکراه دور میاندازد . از دید فرهنگ ایران ، این قتل شمرده میشود و برترین گناهست ، هرچند دین حاکم ، ازاو این قتل را خواسته باشد . **با امر اجتماع و دین حاکم ، کشتن ، عمل مقدس و پاک نمیشود** . **خداهم که بگوید بکش نباید کشت و آزرد، بلکه باید ازآن خدا ودین ، روبرگردانید** . وسام طبق تهدید دین حاکم ، برغم عذاب وجدانش ، فرزندش را به مرگ می سپارد . سالها میگذرد و این عذاب وجدانی ازکشتن پسرش اورا رها نمیکند. ناگهان باخبرمیشود که فرزندش را سیمرغ ، همان ارتا ، همان خوشه جانها وجانان ، آن فررند به مرگ سپرده را ، ازمرگ نجات داده و با شیر ازپستان خود، پرورده و اکنون فرزند وجفت خدا شده است . سام میرود تا ازسیمرغ ، پوزش بخواهد بلکه گناه اورا ببخشد . سام به سیمرغ میگوید:

یکی بنده ام با دلی پر گناه به نزد خداوند خورشید وماه

(سیمرغ ، هم ماه درشب و هم خورشید در روز= ایرج است)

امیدم به بخشایش تست وبس به چیزی دگر، نیستم دسترس

به بد مهری من روانم بسوز به من بازبخش ودلم برفروز

قاتل آمده است تا طلب مغفرت ازگناهانش بکند ، بلکه خدا گناه اورا به بخشد و فرزندش را به او بازپس بدهد ، ولی آنچه روی میدهد به کلی برضد انتظارو منطق سام هست . خدا ، **هیچ** سخنی از گناه او وکیفر سخت آن گناه نمیزند ، بلکه این مسئله را بکلی نادیده میگیرد و درعوض مجازات و توبیخ او :

بپرّ ید سیمرغ و برشد به ابر همی حَلَق زد ، بر سرمرد کبر

زکوه اندر آمد ، چو ابربهار گرفته ، تن زال را درکنار

زبویش ، جهانی پرازمُشک شد

دو دیده مرا با دولب، خشک شد

زسهم وی و بویه پور خویش **خرد درسرم ، جای نگرفت پیش**

به پیش من آورد چون دایه ای که ازمهر باشد ورا مایه ای
زبانم بروبر ، ستایش گرفت **به سیمرغ بردم نماز**، ای شگفت

برغم آنکه این داستان ازموبدان زرتشتی دست کاری شده است ، تا اصالت سیمرغ درمهر، سلب گردد و جانوری گزنده و خون آشام نشان داده شود ، ولی دراین جا « **تجربه ژرف قداست دینی درشکل ایرانی اش** » باقی مانده است . درمقابل گناه خود که جان آزاری باشد ، سام با خدائی روبرو میشود که منتقم و کیفردهنده و گناه بخش نیست ، بلکه ابری بهاریست که درباریدن ، جان را تازه و سرسبز میکند . **مُشک، بوی ویژه سیمرغست که نماد مهر است** . همیشه سیمرغ با بوی مشک ، پدیدارمیشود . او ابربهاریست که انقلاب بهاری میآورد . مهر سیمرغی ، به گناه سام نمی نگرد، تا ازاو پوزش از گناهانش را بطلبد . این جاست که سام نخستین بار، تجربه دین مردمی را میکند . خدا ، بحثی از گناه و مجازات نمیکند و مهر او ، بی نیاز ازمغفرت است . با مهرش ، زال را که دیگر فرزند خود خدا و جفت خدا شده است ، به سام که قاتلش هست ، هدیه میدهد . این مهر است که سام را منقلب میسازد و « خرد ، دیگر در سرش جای نمیگیرد » و دیده ولبانش خشک میگردد . این با منطقی که سام از گناه و کیفر و استغفار داشته است ، باهم سازگار نیست . این چه خدائیست که هیچگاه دم از گناه نمی زند و به قاتل نیزمهرمیورزد . با این مهر است که دین مردمی ، درایران بنیاد گذاشته میشود .